

کشفی که تاریخ

مسیحیت را

دگرگون کرد

نصرالله پورجوادی

Elaine Pagels, *The Gnostic Gospels*. Penguin, 1982.

در سال ۱۹۴۵ میلادی (۱۳۲۴ شمسی) یک روستایی جوان مصری به نام محمدعلی السمان تصادفاً کشفی در نجع حمادی واقع در منطقه مصر علیا کرد که منجر به تحولی عظیم در مطالعات صدر تاریخ مسیحیت گردید. داستان این کشف بزرگ را الین پاگلز در مقدمه کتاب *اناجیل گنوسی* به تفصیل گزارش داده است و ماقبل از اینکه وارد موضوع آن شویم خلاصه و برگزیده‌ای از آن را نقل می‌کنیم.

در یکی از روزهای دسامبر ۱۹۴۵ محمدعلی همراه برادرش سوار بر شتر به کوه طارف رفتند تا برای تقویت زمین کشاورزی خود خاک نرم تهیه کنند. دو برادر به کندن زمین پرداختند و خاکها را روی هم تل کردند. ناگهان کلنگ آنها به شیئی سخت در زیر خاک اصابت کرد. اطراف آن را خالی کردند و در کمال تعجب خمره‌ای گلی به رنگ سرخ و به ارتفاع یک متر از زیر خاک بیرون آوردند. در خمره محکم بسته بود و محمدعلی به امید رسیدن به طلا و جواهرات قیمتی کلنگ خود را بر آن فرود آورد. خمره شکست، و محمدعلی از دیدن محتویات آن ناامید شد. به جای طلا و جواهر چیزی جز سیزده جلد کتاب خطی از جنس پاپیروس و با جلد چرمی در خمره نبود.

محمدعلی کتابها را برداشت و به خانه برد و در کنار تنوری که مادر او در آن نان می‌پخت روی حصیر ریخت. مادر محمدعلی هم فرصت را از دست نداد و از این کتابها برای گرم کردن تنور خود استفاده کرد.

چند هفته بعد از قضا پدر محمدعلی به دست شخصی به نام احمد اسماعیل به قتل می‌رسد. محمدعلی و برادرانش در صدد انتقام بر می‌آیند. روزی که احمد اسماعیل در همان نزدیکیها بود، محمدعلی و برادرانش به سراغ او می‌روند و با کلنگ او را می‌کشند.

پس از این جنایت، ترس و وحشت از دستگیری به سراغ افراد خانواده می‌آید. پلیس محلی درصدد دستگیری قاتلان بر می‌آید و محمدعلی از ترس اینکه می‌باید پلیس برای تحقیق به خانه آنها بیاید باقیمانده کتابها را از کنار تنور جمع می‌کند و برای خلاص شدن از شر آنها به فکر چاره می‌افتد. سرانجام به یاد کشیشی می‌افتد به نام باسیلیوس عبدالمسیح که در نزدیکی آنها اقامت داشت. به او متوسل می‌شود و خواهش می‌کند که یکی دو جلد از کتابها را برای او نگهدارد.

محمدعلی و برادرانش بالأخره دستگیر می‌شوند. در طول مدتی که پلیس از ایشان بازجویی می‌کرده، یک معلم تاریخ به نام راغب به خانه کشیش می‌رود و یکی از کتابها را می‌بیند و درمی‌یابد که باید ارزش زیادی داشته باشد. راغب این کتاب را از کشیش می‌گیرد و آن را برای دوستی در قاهره می‌فرستد تا ارزش آن را تعیین کند. کتاب در قاهره توسط دلانان نسخه‌های خطی خریداری می‌شود و از طریق آنان سرانجام به دست مقامات دولت مصر می‌افتد. مقامات دولت مصر یک جلد کتاب را خریداری می‌کنند و به دنبال بقیه کتابها می‌روند. تا آن زمان دو جلد و نیم از سیزده مجلد تنور ام احمد را گرم کرده بود، و ده جلد و نیم دیگر باقی مانده بود. دولت مصر هر ده جلد و نیم را مصادره می‌کند و آنها را به عنوان نسخه‌های منحصر به فرد کتب قدیمی در موزه آثار قبطی در قاهره ضبط می‌کند.

داستان به اینجا ختم نمی‌شود. دلانان بین المللی که به ارزش کتابها پی برده بودند دست به کار می‌شوند. قسمت اعظم این کتابها را که شامل پنج متن فوق العاده مهم بود قاچاقی از مصر خارج می‌کنند و پس از چندی خبر آنها از نیویورک می‌رسد. کتابها در آمریکا به معرض فروش گذاشته می‌شود. ماهیت این کتابها تا اندازه‌ای روشن شده بود و وقتی خبر آن به گوش پروفیسور ژیل کیسپل (Gilles Quispel) یکی از متخصصان برجسته تاریخ مسیحیت در هلند می‌رسد، وی از شنیدن آن به هیجان می‌آید و موضوع را با مسؤلان مؤسسه یونگ در زوریخ در میان می‌گذارد و آنها را تشویق می‌کند که به هر قیمت که شده این کتابهای نفیس را خریداری کنند. مؤسسه یونگ بالأخره موفق می‌شود که کتابها را بخرد، و بدین ترتیب آرزوی پروفیسور کیسپل بر آورده می‌شود.

کیسپل به بررسی کتابها می‌پردازد و بزودی به ناقص بودن

خواهد کشاند.

انجیلی که به دست کیسیل افتاده بود فقط یکی از کتابهایی بود که در نجع حمادی پیدا شده بود. در واقع آنچه در این محل کشف شده بود مجموعه‌هایی بود مشتمل بر پنجاه و دو کتاب که انجیل توماس یکی از آنها بود. در همان مجموعه‌ای که انجیل توماس درج شده بود کتاب دیگری بود به نام انجیل فیلیپ که در آن نیز اقوال و افعالی به حضرت عیسی (ع) نسبت داده شده بود که با آنچه در عهد جدید روایت شده بود کاملاً فرق داشت. از جمله، در این انجیل از عقاید متداول مسیحیان مانند عقیده به تولد مسیح (ع) از مادر عذرا یا معاد جسمانی آن حضرت انتقاد شده بود. و باز در همین مجموعه اسرارنامه یوحنا (*Apocryphon of John*) قرار داشت که در آن اسراری درج شده بود که حضرت مسیح (ع) از طریق اشاره به حواری خود یوحنا آموخته بود. علاوه بر انجیل توماس و انجیل فیلیپ و اسرارنامه یوحنا اناجیل دیگری چون انجیل حق و انجیل مصریان و همچنین مجموعه‌های منسوب به پیروان عیسی (ع)، مانند اسرارنامه جیمز و مکاشفات پولس و نامه پطرس به فیلیپ و مکاشفات پطرس در میان این کتابها کشف شد.

باری، طولی نکشید که محققان دریافتند که آنچه محمد علی در نجع حمادی کشف کرده است آثاری است که حدود ۱۵۰۰ سال قبل از روی متون قدیمتر به زبان قبطی برگردانده شده است. اصل این متون خود به زبان یونانی یعنی زبان عهد جدید بوده است. همان‌گونه که گفته شد، بخشی از یکی از این کتابها به نام انجیل توماس حدود پنجاه سال پیش توسط باستانشناسان کشف شده بود.

یکی از سؤالات عمده‌ای که برای محققان مطرح شد این بود که چه کسی (یا کسانی) و چرا این کتابها را در خمره در زیر خاک دفن کردند؟ پاسخ این سؤال مربوط به حوادثی می‌شود که در صدر تاریخ مسیحیت اتفاق افتاده است. همان‌طور که می‌دانیم، عقایدی که امروزه به عنوان عقاید رسمی دین مسیحی شناخته شده و چهار انجیلی که توسط کلیسا معتبر شناخته شده در اصل به صورت کنونی نبوده، بلکه بر اثر يك سلسله تحولات اجتماعی و سیاسی در قرون اولیه مسیحی بدین صورت در آمده‌اند. در یکی دو قرن اول میلادی مسیحیان گروهها و دسته‌های مختلفی بودند با آراء گوناگون و انجیلهای متعدد. ولی بسیاری از پیروان حضرت مسیح (ع) توسط گروه یا گروههای خاصی از مسیحیان به عنوان مبتدع سرکوب شدند و عقاید ایشان به عنوان بدعت در دین کنار گذاشته شد و انجیلهای آنان نابود گردید. متونی که در نجع حمادی کشف شد در واقع به آن دسته از مسیحیانی تعلق داشت که در نیمه قرن دوم میلادی به عنوان بدعتگذار سرکوب

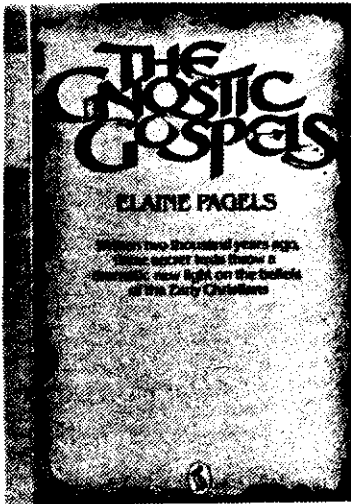
آنها پی می‌برد. تعدادی از اوراق آنها کنده شده بود، و کیسیل خود درصدد پیدا کردن آنها بر می‌آید. در بهار سال ۱۹۵۵، یعنی تقریباً ده سال پس از کشف آنها از زیر خاک، کیسیل به مصر پرواز می‌کند و پس از ورود به قاهره يك راست به موزه آثار قبطی می‌رود و فوراً دست به کار می‌شود. مسؤولان موزه قبلاً عکسهایی از کتابها تهیه کرده بودند. کیسیل آنها را به امانت می‌گیرد و برای مطالعه و بررسی به هتل خود می‌برد. آغاز کتاب را پیدا می‌کند و با خواندن اولین جمله آن غرق در شگفتی و حیرت می‌شود: این کلمات اسراری است که عیسای زنده تقریر کرده و برادر دوقلوی او یهودا توماس آنها را تحریر نموده است.

این توماس که بود و چرا پروفیسور کیسیل از خواندن این جمله شگفت زده شده بود؟

در سالهای دهه ۱۸۹۰ میلادی يك محقق فرانسوی به نام ژان دورس (*Jean Doresse*) قطعاتی را از يك انجیل یونانی به نام انجیل توماس کشف کرده بود و پروفیسور فرانسوی دیگری به نام پویش (*H.C. Puech*) در یادداشت‌های خود جملات اول این انجیل را شناسایی کرده بود. کیسیل با پروفیسور پویش دوست بود و از محتوای این یادداشت اطلاع داشت. با خواندن آن جمله در هتل خود در قاهره وی دریافت که آن جمله متعلق به همان انجیل توماس است. کیسیل حق داشت که از کشف شدن تمامی این انجیل در مصر شگفت زده شود. این به‌راستی کشفی بزرگ به‌شمار می‌آمد.

در جمله فوق به مطالبی اشاره شده بود که برای کیسیل سؤالاتی را بر می‌انگیخت. آیا حضرت عیسی (ع) برادری دوقلو داشته است؟ آیا این متن بر راستی اصالت داشته و مشتمل بر سخنان حضرت عیسی (ع) بوده است؟ عنوان کتاب عبارت بود از «انجیل به روایت توماس». اما چیزی که بود در جمله اول به نکته‌ای اشاره شده بود که در هیچ يك از انجیلهای عهد جدید نیامده بود. در اینجا صریحاً گفته شده بود که این کتاب يك انجیل رمزی است. پروفیسور کیسیل در بررسیهای بعدی خود دریافت که این انجیل حاوی اقوالی است که در عهد جدید نیز روایت شده است، منتهی این اقوال در انجیل توماس به صورتی نامأنوس نقل شده و حاوی معانی و اشاراتی خاص بود. عبارات دیگری هم در آن بود که با مطالب شناخته شده اناجیل عهد جدید کاملاً فرق داشت. مثلاً یکی از این اشارات در عبارتی بود که «عیسای زنده» به‌طور رمزی چنین بیان کرده بود:

عیسی فرمود: اگر آنچه در باطن دارید ظاهر نماید، آنچه که ظاهر می‌سازید شمارا رستگار خواهد کرد. و اگر باطن را ظاهر نسازید، آنچه که ظاهر نساخته‌اید شمارا به تباهی



شدند و بر انجیل و سایر کتابهایشان مهر بطلان زده شد. آنچه تاکنون درباره آراء و عقاید این به اصطلاح «مسیحیان مبتدع» شناخته شده مطالبی بوده است که دشمنان ایشان یعنی مسیحیان رسمی درباره آنان گفته‌اند. کشفیات نجع حمادی در حقیقت پرده از اسراری برداشت که قرن‌ها در زیر خاک پنهان شده بود. در زمانی که گروه‌های به اصطلاح «بدعتگذار» تحت آزار و اذیت کلیسای رسمی قرار می‌گرفتند و در تملک داشتن هر متنی غیر از آنچه که کلیسا تجویز می‌کرد جرم شناخته می‌شد و هر انجیلی غیر از انجیل اربعه به شعله‌های آتش سپرده می‌شد، ظاهراً يك (یا چند) تن از راهبان دیر قدیس پاخومیوس (St. Pachomius) در مصر علیا مجموعه‌هایی از کتابهای سانسور شده را در سال ۳۴۷ میلادی از ترس اسقف اعظم اسکندریه در خمره‌ای ریخته در زیر خاک پنهان می‌کنند تا اینکه تقریباً ۱۶۰۰ سال بعد به دست محمد علی و برادرش از زیر خاک بیرون آورده می‌شود.

کین،... بشناس. هرگاه این معانی را در خود به دقت بررسی کنی، خواهی دید که او در تو است.

آنچه در نجع حمادی به دست محمد علی از زیر خاک بیرون آورده شد ظاهراً مجموعه‌ای از آثار است که تقریباً همگی متعلق به گنوسی‌ان است. اگر چه بسیاری از مطالب آنها مربوط به عهد عتیق و پاره‌ای مربوط به عهد جدید است، مع‌هذا در بسیاری از موارد فرقه‌های فاحشی با عهدین دارند. مثلاً، برخلاف عقاید رایج یهودیان و مسیحیان که میان خلق و خالق به نوعی جدایی قابل می‌شوند، پاره‌ای از نویسندگان این آثار به جدایی مزبور قابل نیستند و معتقدند که خودشناسی خداشناسی است. و باز برخلاف مسیحیان رسمی که در عهد جدید پیام حضرت عیسی (ع) را در گناه و توبه انسان خلاصه می‌کنند، «عیسای زنده» در این آثار سخن از موهوم بودن جهان و اشراق و تنویر قلب به میان می‌آورد. رسالت حضرت عیسی (ع)، بنا به قول گنوسی‌ان، این نبود که انسان را از گناه پاک کند. او آمده بود که راه شناخت حق را به انسان بیاموزد.

اگر چه کشف آثار گنوسی در نجع حمادی از روی بسیاری از آراء و عقاید گوناگون که در صدر تاریخ مسیحیت رواج داشت پرده برداشت، مع‌هذا قبل از این کشف نیز اندکی از عقاید این فرقه شناخته شده بود. ماهیت مذهب گنوسی به عنوان بزرگترین رقیب کلیسای رسمی ابتدا در سال ۱۷۶۹ در نتیجه کشفی که يك جهانگرد اسکاتلندی به نام جیمز بروس (James Bruce) در مصر علیا کرد و نسخه‌ای به زبان قبطی در نزدیکی طیوه (Thebes) پیدا کرد تا حدودی شناخته شد. در سال ۱۷۷۳ نیز متن دیگری به زبان قبطی پیدا شد که حاوی گفتگویی بود سری میان حضرت عیسی (ع) و حواریونش. پس از آن در سال ۱۸۹۶ انجیلی به نام انجیل مریم («مریم مجدلیه») همراه با سه متن دیگر پیدا شد. به‌طور کلی نخستین کسانی که درصدد تحقیق درباره مذهب

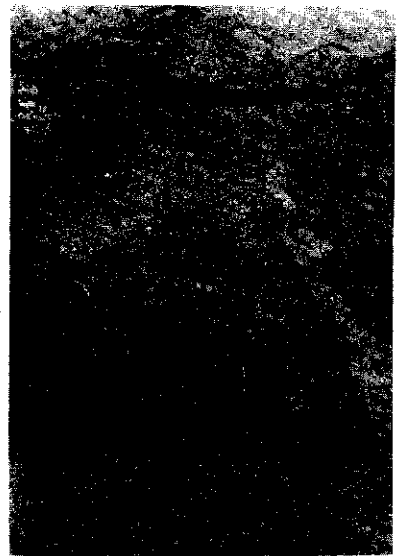
بدیهی است که نویسندگان این متون و کسانی که آنها را نشر می‌دادند خود را بدعتگذار در دین به‌شمار نمی‌آوردند. در اکثر این نوشته‌ها از اصطلاحات و تعبیرات خاص مسیحی استفاده شده است. بسیاری از نویسندگان آنها ادعا می‌کنند که گفتارشان روایاتی است از حضرت مسیح (ع) که جنبه سری داشته است. محرم این اسرار هم خواص پیروان مسیح (ع) بوده‌اند نه عوام ایشان که در قرن دوم «کلیسای کاتولیک» خوانده می‌شدند. امروزه به این دسته از مسیحیان «گنوسی‌ان» (Gnostics) می‌گویند و مذهب ایشان به عنوان «مذهب گنوسی» یا «مذهب اهل معرفت» (Gnosticism) شناخته شده است. این عنوان خود از لفظ یونانی Gnosis به معنی معرفت مشتق شده است. علت این نامگذاری این است که این فرقه شناخت حق را متوقف بر شناخت خود می‌دانستند، نظیر همان معنایی که در این خبر از قول پیامبر اکرم (ص) به واسطه حضرت علی (ع) نقل کرده‌اند که فرمود «من عرف نفسه فقد عرف ربه». یکی از اصحاب این فرقه در نیمه قرن دوم میلادی در تعریف اهل معرفت می‌نویسد: گنوسی کسی است که این شناخت برای او پیدا شده است که «ما که بودیم و چه شدیم، کجا بودیم و به کجا می‌رویم، از چه چیز نجات می‌یابیم، تولد چیست و تولد ثانی کدام است». همینکه انسان به پاسخ این سؤالات معرفت پیدا کرد، به شناخت پروردگار نایل خواهد شد. یکی دیگر از معلمان مذهب گنوسی می‌نویسد:

دست از طلب معرفت پروردگار و شناخت خلق و چیزهای نظیر آن بشوی و او را در قدم اول در خود بجوی. آن کیست که در درون تو همه چیز را از خود می‌داند و می‌گوید: «خدای من، عقل من، فکر من، نفس من، و بدن من؟» منشأ احوال خود را همچون شادی و غم، مهر و

Spätantiker است که به زبان انگلیسی ترجمه و تلخیص شده و تحت عنوان دین گنوسی (*The Gnostic Religion*) با تجدید نظرهایی به چاپ رسیده است. کتاب دیگر اثر والتر باور (Walter Bauer) به نام دین رسمی و بدعت در صدر تاریخ مسیحیت (*Orthodoxy and Heresy in Earliest Christianity*) بود. هانس یوناس که تحت تأثیر مذهب اگزیستانس هایدگر بود به جای اینکه سعی کند ریشه‌های تاریخی مذهب گنوسی را جستجو کند در صدد بر آمد تا به این سؤال پاسخ دهد که گنوسیان از لحاظ وجودی (اگزیستانسیل) چگونه تکوین یافتند. پاسخ او این بود که پیدایش مذهب گنوسی نتیجه نسبتی است که پیروان این مذهب با وجود برقرار کردند. به نظر یوناس مردم بر اثر سرخوردگی از اوضاع سیاسی و اجتماعی زمان به ادیان شرقی روی آوردند و راه نجات معنوی را به عنوان مفری از این اوضاع و احوال ناپسامان اختیار کردند. از سوی دیگر، والتر باور معتقد بود که احتمالاً مذهب گنوسی برخلاف آنچه که مسیحیان رسمی ادعا می‌کنند، بدعت به‌شمار نمی‌آمده بلکه در بعضی مناطق تنها صورت دین مسیحی محسوب می‌شده است.

این کشفیات و اظهار نظرها تا زمانی رنگ و رویی داشت که کلنگ محمد علی در نجع حمادی به خمره نخورده بود. کشفیات نجع حمادی که همزمان با کشف طومارهای بحرالمیت صورت گرفت، به قول پروفیسور هانس یوناس، خودش يك کتابخانه گنوسی بود. «از ابتدای قرن حاضر، این کشف الحق پرهیجان‌ترین حادثه تاریخ تحقیقات دینی - تاریخی است که باستانشناسی و تصادف روزگار با گشاده‌دستی به ارمغان آورده است». (دین گنوسی، ۱۹۶۳، ص ۲۹۰). محقق دیگری به نام ژان دورس در باب این کشف اظهار کرده است که «با این کتابها مطالعات مربوط به صدر تاریخ مسیحیت و چگونگی تکوین این دین علی‌التحقیق وارد مرحله جدیدی شده است».

پس از تحقیقات اولیه درباره متون مکشوفه در نجع حمادی و شناسایی آنها، اولین کاری که می‌بایست انجام گیرد تصحیح و چاپ نسخه‌های خطی بود. برای این منظور گروهی از متخصصان و محققان بین‌المللی کمر همت بستند. ابتدا در سال ۱۹۵۲ دکتر لیبیت مدیر موزه آثار قبطی قاهره تصمیم گرفت که حق نشر کتابها را به‌شدت تحت مراقبت گیرد. محققاً نخستین کسی که می‌توانست این آثار را منتشر کند به شهرت جهانی می‌رسید. اولین اثری که به چاپ رسید/نجیل توماس بود که در سال ۱۹۵۹ به‌همت محققان فرانسوی و آلمانی و هلندی و مصری تصحیح شده بود. در سال ۱۹۶۱ مدیر کل یونسکو اعلام کرد که این متون همگی باید چاپ و منتشر شود و در دسترس همگان قرار گیرد و برای این منظور کمیته‌ای بین‌المللی تشکیل داد. اولین مجلد از



گنوسی برآمدند مسیحیان رسمی بودند. ایشان سعی داشتند که چنین وانمود کنند که این مذهب اساساً غیرمسیحی است. به همین دلیل در صدد برآمدند تاریخ‌های آن را در فلسفه‌ها و ادیان یونانی و ستاره‌شناسی و طلسمات یونانیان و حتی عقاید هندی جستجو کنند و منشأ عقاید گنوسیان را به آنان نسبت دهند. مورخ بزرگ آلمانی آدلف فن هارنک (Adolf von Harnack) که تحقیقات خود را بر اساس منابع آباء کلیسا بنا نهاده بود مذهب گنوسی را بدعتی در دین مسیح تلقی کرد. وی در سال ۱۸۹۴ نوشت که گنوسیان سعی داشتند تعالیم مسیحی را با اصطلاحات فلسفه یونانی تعبیر کنند و لذا آنها اولین متکلمان مسیحی به‌شمار می‌آیند. البته، هارنک بعدها عقیده خود را تعدیل داد و اظهار داشت که گنوسیان در واقع تعالیم مسیحی را منحرف کرده‌اند و آنها را به یونانی‌زدگی متهم نمود. يك محقق انگلیسی به نام آرتور دربی ناک (A.D. Nock) نیز با هارنک همصدا شد و گفت مذهب گنوسی يك نوع «مذهب افلاطونی لجام گسیخته» بوده است. محققان دیگر اظهار نمودند که مذهب گنوسی نه تنها يك بدعت در دین مسیحی نبوده بلکه خود در اصل يك دین مستقل بوده است. یکی از این محققان ویلهلم بوسه (Wilhelm Bousset) بود که در اوایل قرن حاضر اصل این مذهب را به بابلیها و ایرانیان قدیم نسبت داد. محقق دیگری به نام ریچارد رایتزشتاین (Richard Reitzenstein) با ویلهلم بوسه همصدا شد و تأکید کرد که مذهب گنوسی از دین قدیم ایرانی منشعب شده و تحت تأثیر عقاید زردشتی بوده است. بعضی از محققان دیگر مانند پروفیسور فریدلندر (M. Friedlander) اصل مذهب گنوسی را یهودی دانستند.

در سال ۱۹۳۴، یعنی بیش از ده سال قبل از کشفیات نجع حمادی دو کتاب مهم به چاپ رسید. یکی از آنها اثر معروف هانس یوناس (Hans Jonas) تحت عنوان *Gnosis und*

این آثار که به صورت عکسی (فاکسیمیله) به زبان قبطی به چاپ رسید در سال ۱۹۷۲ بود. از سال ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۷ نه مجلد دیگر یکی پس از دیگری به چاپ رسید و بدین ترتیب هر یازده کتاب از متونی که از تنور مادر محمد علی در امان مانده بود در دسترس همگان قرار گرفت. در همین فاصله، از آنجا که چاپ این مجلدات سالها طول می کشید، پروفیسور جیمز رابینسون، مدیر «مؤسسه معارف عتیق و مسیحیت»، یک گروه بین المللی را مأمور تکثیر و ترجمه بیشتر متون کرده بود و به طور خصوصی آنها را در اختیار محققان می گذاشت.

با وجود اینکه در سی سال گذشته حدود چهار هزار کتاب و مقاله درباره کشفیات نجع حمادی به چاپ رسیده است. هنوز وقت داوری قطعی درباره آنها نرسیده است. همین قدر می توان گفت که همه محققان اتفاق نظر دارند در اینکه مذهب گنوسی یک نهضت وسیع در قرون اولیه میلادی بوده و مذاهب مختلف در تکوین آن مدخلیت داشته اند. در پاره ای از آثار به افلاک متعدد اشاره شده و برای ورود به هر یک اوراد خاص ذکر شده است. بسیاری از آنها رنگ مسیحی دارد و بعضی دیگر هیچ ربطی به مسیحیت ندارد. پاره ای از آثار تحت تأثیر منابع غیر مسیحی بوده و در پاره ای دیگر تأثیر عقاید یهودی به خوبی مشهود است.

باری، کتابهای نجع حمادی از دیدگاههای متعدد توسط گروههای مختلف مورد بررسی قرار گرفته است. یکی از این گروهها که خانم الین پاگلز هم جزو آنهاست به تحقیق درباره زابطه مسیحیت با مذهب گنوسی پرداخته اند. پاگلز در کتاب خود سعی کرده است آن دسته از آثاری را که جنبه مسیحی دارند انتخاب کرده و نشان دهد که چگونه مذهب گنوسی مسیحی در صدر تاریخ مسیحیت با دین رسمی در تعارض بوده است و اصولاً این مذهب چقدر ما را در شناخت تکوین مسیحیت می تواند کمک کند. آنچه تاکنون در این باره گفته شده از زبان پیروان مذهب رسمی مسیحیت بوده است. ولیکن هم اکنون متون نجع حمادی نشان می دهد که نهضت مسیحی بسیار پیچیده تر از آن بوده است که در تواریخ موجود ثبت شده است. وانگهی، از آنجا که اطلاعات ما درباره مذاهب دیگر مسیحی، بخصوص گنوسیان، از زبان دشمنان آنان (یعنی مسیحیت کلیسایی) بوده است، این اطلاعات ناقص و غرض آلود بوده است. کشفیات نجع حمادی اولین بار است که به ما اجازه می دهد که مذهب گنوسی را از چشم پیروان آن ببینیم.

مسیحیان گنوسی بدون شك آراء و عقایدی را ابراز می کردند که با معتقدات مسیحیت رسمی متفاوت بود. مثلاً، از نظر گنوسیان رنج و درد انسان در زندگی، از تولد گرفته تا مرگ، نتیجه گناه اولیه نیست. صعود حضرت عیسی (ع) نیز از نظر ایشان جنبه رمزی و

سمبلیک داشته است. این عقاید خلاف مذهب رسمی کلیسا بود. به طور کلی تاکنون مورخان مسیحی بر این عقیده بوده اند که رد آراء گنوسی توسط کلیسا به دلایل فلسفی و کلامی بوده است، ولی از نظر پاگلز انگیزه اصلی کلیسا برای رد مذهب گنوسی جنبه اجتماعی و سیاسی داشته است. این موضوع را نویسنده سعی کرده است در فصول ششگانه کتاب خود توضیح دهد.

اولین مسأله ای که پاگلز مورد بحث قرار داده است مسأله صعود حضرت عیسی (ع) به آسمان است. از نظر کلیسا این صعود یک واقعه تاریخی است ولی گنوسیان، همان طور که اشاره شد، معتقد بودند که صعود صرفاً جنبه رمزی و سمبلیک داشته است. به عقیده پاگلز علت اینکه آباء کلیسا صعود مسیح (ع) را امری تاریخی تلقی می کردند این بود که می خواستند قدرت سیاسی و اجتماعی خود را حفظ کنند. توضیح آنکه، همه مسیحیان در این قول متفقند که حاکمیت مطلق دینی و معنوی در زمان حضرت عیسی (ع) از آن حضرت بوده است. ولی پس از آن حضرت این حاکمیت و ولایت از نظر کلیسا به آباء کلیسا تفویض شده است. لازمه این امر اعتقاد به مصلوب شدن عیسی (ع) و صعود تاریخی اوست. پس از صعود، دست پیروان آن حضرت از دامان او کوتاه شده و تنها راهی که برای ایشان باقی مانده است متوسل شدن به ارباب کلیسا است. اگر کسی یا کسانی می آمدند و در تاریخی بودن یا واقعی بودن آن حادثه شك می کردند و نتیجه می گرفتند که هر مسیحی پس از زمان حضرت عیسی (ع) هم می تواند به خود او متوسل شود، در آن صورت کلیسا نقش خود را از دست می داد. این دقیقاً کاری بود که گنوسیان می خواستند انجام دهند. آنها می گفتند صعود حضرت مسیح (ع) را یک واقعه تاریخی نباید تلقی کرد، بلکه امری رمزی و سمبلیک بوده است. به عبارت دیگر، این طور نیست که حضرت مسیح (ع) با صعود خود بکلی از پیروان خود جدا شده و حاکمیت و ولایت را به دیگران تفویض کرده باشد. بنابر این، هر مسیحی در هر زمان قادر است از لحاظ عرفانی با خود آن حضرت مستقیماً تماس حاصل کند و لذا لزومی ندارد که شخص مؤمن به سلسله مراتب کلیسایی، یعنی کشیش و اسقف و غیره، متوسل شود.

مسأله دیگر لزوم اعتقاد به «خدای واحد» بود که از طرف کلیسا تجویز می شد. مطابق عقاید کلیسا، هر مسیحی باید شهادت دهد که «من به یک خدا معتقدم، خدایی که پدر و قادر متعال است و خالق زمین و آسمان است». هر عقیده ای که خلاف این بود از نظر کلیسا بدعت شمرده می شد. چرا کلیسا عقیده به خدای یکتا را جزو اصول خود قرار داده بود؟ پاگلز در پاسخ می گوید برای اینکه کلیسا می خواست قدرت کلیسا و حاکمیت اسقف را تثبیت کند. وقتی می گفتند فقط یک خدا وجود دارد، در واقع قصدشان این بود

مسیحی فقط از طریق کلیسا و اسقف بود که می توانست رستگار شود. ولی گنوسیان کلیسا و ارباب آن را قبول نداشتند. در حقیقت، کلیسا از نظر ایشان ظاهری داشت و باطنی. ظاهر آن همان چیزی بود که اسقف حامی آن بود. ولی حقیقت در باطن کلیسا بود و این باطن از نظر ایشان عبارت بود از نسبت امت مسیح با یکدیگر و شناخت و معرفتی که مؤمنان به حقیقت پیدا می کردند. تکیه گنوسیان، همان طور که اشاره شد، به خداشناسی از طریق خودشناسی بود. نجات مؤمن از نظر ایشان در شناخت پروردگار خلاصه می شد و راه این شناخت نیز معرفت به نفس یا خودشناسی بود. از این رو گنوسیان به جای روی آوردن به کلیسا (محل اجتماع مؤمنان) بیشتر به خلوت گزینی و امور باطنی گرایش نشان می دادند.

کشفیات نجع حمادی، چنانکه از گزارش الین پاگلز استنباط می شود، دو چیز را کاملاً مشخص می کند، یکی اینکه تاریخ مسیحیت به صورتی که ارباب کلیسا و مورخان مسیحی نقل کرده اند يك طرفه است. کلیسایان با پیروزی که نصیبشان شد کلیه آثاری را که مخالف عقاید ایشان بود نابود کردند. يك دسته از مخالفان بزرگ ایشان گنوسیان بودند که دشمن سرسخت کلیسا به شمار می آمدند. از آنجا که قلم در کف دشمن بود، آنچه را که کلیسا می خواست به دشمنان خود نسبت می داد و آنان را تحریف کننده دین و بدعتگذار معرفی می کرد. دوم اینکه کلیسا سعی کرد اصول عقاید جزمی (دگمایی) را به عنوان تعالیم مسیح و مسیحیت تثبیت کند، یعنی مسیحیتی بسازد که مطابق خواسته ها و سیاستهای خودش باشد. با کشف آثار گنوسی در نجع حمادی پرده از روی این اقدامات برداشته شده است. هم ماهیت مطالبی که کلیسا درباره دشمنان خود گفته است تا حدودی روشن شده است و هم انگیزه ها و دلایلی که برای وضع اصول عقاید جزمی (دگمهای کلیسا) داشته اند.

با وجود تحقیقات وسیعی که در سی سال گذشته درباره آثار مکشوفه در نجع حمادی به عمل آمده است، این تحقیقات هنوز مراحل ابتدایی خود را سیر می کند. کسانی که تاکنون به این تحقیقات مبادرت ورزیده اند محققان و مورخان مسیحی و یهودی، یا محققانی هستند که متأثر از فرهنگ مسیحی بوده اند. در این میان جای محققان مسلمان خالی است. اگر محققان مسلمان با توجه به تعالیم قرآنی درباره مسیح به تحقیق و تتبع در این آثار بپردازند، چه بسا به مطالبی برخورد کنند که اولاً ادعای آنان را که مسیحیت به دست ارباب کلیسا تحریف شده است تا حدودی اثبات کند، و ثانیاً مطالبی پیدا کنند که مؤید عقاید ایشان در تعالیم قرآن درباره حضرت مسیح (ع) است.

که عقیده به يك اسقف را نتیجه بگیرند. ولی بعضی از گنوسیان به حقیقتی ورای خالق و خالقیت نیز معتقد بودند، و چون این شرك موجب تضعیف قدرت اسقف می شد، لذا این دسته از گنوسیان از نظر کلیسا مبتدع شمرده می شدند. نتیجه ای که پاگلز از این بحث می گیرد این است که اعتقاد به توحید انگیزه سیاسی داشته است. اگر چه نمی توان منکر انگیزه های سیاسی ارباب کلیسا در تجویز اصول عقاید خاص آنان شد، ولی قبول نظر پاگلز در مورد مسأله توحید بسیار دشوار است. اعتقاد به توحید بیش از آنکه يك مسأله سیاسی باشد، يك مسأله کلامی و دینی است. هر چند که پاگلز خود تأکید می کند که در تاریخ مسیحیت، بخصوص در قرون اولیه، سیاست از کلام جدا نبوده است، ولی به هر حال تأکید بیش از حد او به سیاست و مؤول کردن انگیزه های کلامی و دینی به انگیزه های سیاسی، متأثر از بینش جدیدی است که در فرهنگ غرب پیدا شده و پاگلز نیز گاهی نمی تواند خود را از آن کنار بکشد.

اختلاف دیگر در تلقی و تعبیری است که کلیسا و گنوسیان از مصائب حضرت عیسی مسیح (ع) می کردند. بسیاری از مسیحیان در قرون اولیه میلادی متحمل شکنجه و عذاب می شدند و گاهی تا حد شهادت پیش می رفتند. کلیسا برای تسکین آلام پیروان خود و اثبات حقانیت ایشان مصیبتها و شهادتهای مسیحیان را با توسل به مصیبت و شهادت خود حضرت مسیح توجیه می کرد. شهادت مسیحیان باعث رونق دین می شد و از این رو کلیسا آن را تأیید می کرد و می گفت که حضرت عیسی (ع) با همین بدن جسمانی خود به دار آویخته شد و هر مسیحی مؤمن نیز وقتی به دار آویخته شود یا به طرق دیگر به شهادت رسد در واقع راهی را طی می کند که پیشوای او عیناً طی کرده است. بعضی از گنوسیان در این مورد با کلیسا موافق بودند؛ ولی بعضی دیگر به این شهادت طلبیها واقعی نمی گذاردند، و حتی آن را محکوم می کردند. این دسته میان جنبه جسمانی و روحانی حضرت مسیح (ع) امتیاز قایل می شدند. به همین نحو برای هر مسیحی نیز دو جنبه جسمانی و روحانی در نظر می گرفتند. جنبه جسمانی را به طور کلی امری موهوم می انگاشتند و لذا حوادثی را که برای آن پیش می آمد فاقد ارزش حقیقی می دانستند. بنابراین، این دسته از گنوسیان با موهوم دانستن جنبه جسمانی، و موهوم دانستن مصلوب شدن حضرت عیسی (ع) با بدن جسمانی، شکنجه های بدنی مسیحیان را بی اعتبار و خالی از قدر و ارزشی که کلیسا برای آن قایل بود می دانستند. بدیهی است که چنین عقیده ای نمی توانست از نظر کلیسا مقبول باشد.

اختلاف دیگر ارباب کلیسا و گنوسیان در تلقی آنان از نقش کلیسا بود. کلیسا راه رستگاری را منحصر به خود می دانست. هر